

مستند نقض فاحش حقوق بشر و آزادیهای اساسی توسط " حکومت جمهوری اسلامی " در ایران
بیننده گرامی این بخش در حال باز گذاری میباشد



**برای بازدید از
نمایشگاه عکس و
فیلم بر روی لوگو
زیر کلیک فرمائید
CLICK HERE !!**



ر سخنرانی رفسنجانی

می، متهمان حادثه 15 خرداد قم را به زندان، شلاق، اخراج از قم و منع اشتغال در مشاغل علمی و حوزوی محکوم کرد

ه 15 خرداد قم که طی آن مراسم سخنرانی هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در شبستان امام خمینی حرم مطهر حضرت فاطمه و با فارس گفت: دادگاه ویژه روحانیت قم که مسئولیت رسیدگی به این پرونده را بر عهده داشت، با احضار متهمان این پرونده حکم پرونده را شفاهی تایید مشاهده حکم، بدون دادن کتبی حکم، محکومیت ها را اعلام کرد

دیف اول به يك سال حکم قطعی زندان، 50 ضربه شلاق تعلیقی، دو سال اخراج از قم، منع تردد در قم مگر با مجوز دادسرا و دو سال محرومیت دانشگاهی و حوزوی محکوم شدهام

مانند من روحانی و از جانبازان دوران دفاع مقدس می باشد، به عنوان متهم ردیف دوم به يك سال حبس قطعی، 50 ضربه شلاق تعلیقی، دو سال با مجوز دادسرا و دو سال محرومیت از تصدی مشاغل در همه نهادهای دولتی، دانشگاهی و حوزوی محکوم شده است

19 ساله و طلبه به عنوان متهم ردیف سوم به هشت ماه زندان قطعی و 40 ضربه شلاق تعلیقی محکوم شده است

از حکم میثم صدري طلبه حوزه علمیه و متهم ردیف چهارم اظهار بی اطلاعی کرد و در خصوص حکم متهم ردیف پنجم گفت: محمد باقر محمدزاده زندان قطعی و 30 ضربه شلاق تعلیقی محکوم و ابوالفضل قاسم شریفی طلبه یزدی به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان به 5 ماه زندان قطعی و 40

ع لباس هم به عنوان مجازات مطرح بود که در حکم صادره از آن خبری نیست

رتراپی گفت: اتهام متهمان ردیف اول تا پنجم پرونده اخلاص در نظم عمومی و هتك حرمت روحانیت می باشد، ولی ما به این حکم اعتراض خواهیم کرد

فشار دادگاه ویژه روحانیت بر درویش گنابادی بدستور وزارت اطلاعات

عمال فشار بر آیات عظام و حجج اسلام که در مجالس درویش گنابادی شرکت میکنند آنها در مجالس درویشی شرکت ننمایند روش برخورد وزارت اطلاعات با این افراد از طریق بت میباشد. کارمندان ادارات اطلاعات شهرهای مختلف با شرکت در مجالس درویشان سر ایران در تمام شهرها مجالس هفتگی یاد خدا برگزار میکنند اقدام به عکسبرداری و از افراد نموده و سپس با شناسایی شرکت کنندگان آنها را احضار و تحت رعب و ترس رکت کننده ای از طبقه علما و روحانیون باشد او را به دادگاه ویژه روحانیت احضار و با شرکت او در مجالس درویشی او را تهدید میکنند که حق ندارد به هیچوجه با درویش نزدیک با روضه خوانی نماید و چنانچه روحانی مزبور تبعیت نمود اقدامی نمیکند و تشویق هم بدد در مجالس درویش شرکت کرد یا برای ایشان در مراسم عزاداریها روضه خواند او را صورت مقاومت خلع لباس میکنند. افراد زیر نمونه ای از افراد بسیاری هستند که درگیر این عات شده اند و از طریق دادگاه ویژه روحانیت تحت فشار و اذیت قرار گرفته اند: حجت ی گویا به جرم شرکت در مجالس درویشی و عدم توجه به دستورات وزارت اطلاعات و ت محکوم به خلع لباس حجت الاسلام امینی به جرم روضه خوانی در مجالس عزاداری درویش گنابادی تحت فشار اداره اطلاعات تهران قرار گرفت تا در این مجالس روضه الاسلام صبري به جرم شرکت در مجالس درویش برای تحقیق به دادگاه ویژه روحانیت ید شد که در صورت حضور در لیست سیاه روحانیون قرار خواهد گرفت و از کلیه حقوق اهد شد حجت الاسلام سید مسعود سجادی به جرم درویشی پس از احضارهای متعدد به ن و ادارات اطلاعات محکوم به خلع لباس روحانیت گردید حجت الاسلام صارمی متهم به حسینیه درویش به کرات احضار و تحت بازجویی قرار گرفته است حجت الاسلام شیخ بابک می و شرکت در مجالس درویشی حجت الاسلام سید عزیز الله قائمی طباطبایی به دلیل عدم عات مبنی بر تکذیب درویش و نهایتاً شرکت در مجالس درویشی و قرار گرفتن در سلك دم مهدی کیایی به جرم درویشی و منبری برای درویش تهدید به ضرب و شتم گردید و رکت در مجالس درویشی ادامه داد به دادگاه ویژه روحانیت احضار و تهدید به خلع لباس در وزارت اطلاعات نفوذ بسیار عمیقی دارند و همواره در تلاشند که بین مسلمین تفرقه از هر حربه ای برای مقابله با درویش استفاده نموده و به طرق مختلف به آنها را محدود ر تابستان جاری اقدام به اخراج بسیاری از درویش در سطح کشور نموده اند موارد زیر از تند که منفصل از خدمت شده اند دکتر بیژن بیدآباد استاد مرکز پول و بانک مرکزی به دلیل ر وزارت اطلاعات در 1 خرداد 1384 منفصل از خدمت شد مصطفی دانشجو حقوقدان و جرم درویشی و وکالت پرونده منازعات درویش با اداره اطلاعات در 1 تیر 1384 از شغل ، منفصل از خدمت شد دکتر احمد نصیراحمدی استاد شیمی دانشگاه آزاد کرج به جرم

نی اژه ای گازی گیرد

دادگاه ویژه روحانیت

شور کنونی نظام اسلامی هار شده

ن دادگاه ویژه روحانیت، در جلسه هفتگی هیات نظارت بر مطبوعات با عیسی سحرخیز نماینده بین هیات گلاویز شده و او را گاز گرفت.

ه رئیس دادگاه کرباسچی شهردار اسبق تهران بود و بموجب برخی گزارش ها، درانتظار حکم ب مرکز بود. اژه برای يك دوره قاضی شرع در وزارت اطلاعات و امنیت علی فلاحیان بود و در بتدای دولت خاتمی توسط اکبر گنجی سخت در منگنه گرفتار آمده بود. او متهم به صدور فتوای قتل ر گنجی گریبانش را رها نمی کرد، تا زمانی که او را زندانی کردند.

تمله و گازداندانی اژه ای گفت :

ه ای امروز در خصوص مطلب یکی از مجلات هفتگی که پیرامون برخورد با برخی ناهنجاری ها ی اژه ای در این بحث حضور نداشت، وارد بحث شد و مواردی را به من نسبت داد. من خطاب به يك بحث کارشناسی است و ربطی به این مسایل ندارد .

ه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی گفتم : ما در جلسات هیات نظارت بر مطبوعات، مصونیت نداریم . عه در عرصه مطبوعات است، يك محیط فرهنگی است که اعضای آن باید از شان فرهنگی خیز در باره گلاویز شدن اژه ای با او و کنده شدن گوشت تنش زیر دندان رئیس دادگاه ویژه زشکی قانونی مراجعه خواهم کرد و به دادگاه ویژه نیز شکایت خواهم برد .

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تقاضا کرد که نوار صورت جلسه ای امروز هیات نظارت بر روی قرار دهد تا آن را به عنوان مدرک به دادگاه ارایه داده و جزییات آنرا در اختیار رسانه ها قرار و ارشاد اسلامی نیز خواسته ام تا نسخه ای از این نوار را برای مقامات ارسال کند تا به عنوان يك جریان اتفاقات این چنینی در اماکن فرهنگی قرار بگیرند . البته به مراجعی از جمله رییس جمهور نیز شکایت خواهم کرد.

این باره گزارش داد:

تی پس از درگیری پیش آمده با پیراهنی پاره و شانه زخمی در جمع خبرنگاران حاضر و گفت که پرونده تخلف يك هفته نامه که طی مقاله ای به بررسی

ن پرداخته بود، مطرح شد.

د که این مقاله آزادی روابط پسر و دختر در جامعه را ترویج می کند اما نظر من این بود که این اساس نظر کارشناسان نباید به گونه ای رفتار کرد که این آزادی ها شکل مخفیانه به خود گیرد. ادی های موجود در جامعه امروزی با زمان قبل از انقلاب پرداختم، یکی از اعضا(اژه ای) شروع ترا نسبت به من کرد و وقتی به فحاشی های ایشان پاسخ دادم، ایشان قندان های روی میز را به

که هر دو به من اصابت کردند.

جلسه هیات نظارت پس از درگیری پیش آمده برای لحظاتی متوقف می شود و پس از آن به و ارشاد اسلامی جلسه دیگری برگزار شد.

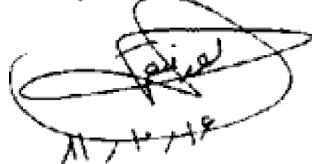
﴿بسمه تعالی﴾

پزشکان معالج حضرت آیت الله العظمی منتظری با آگاهی از نتایج بررسیها و آزمایشات پزشکی و با اطلاع از تشدید کسالت معظم له، جهت ادامه معالجات تصمیم به عیادت ایشان گرفته که همزمان با مطرح شدن این مسأله در هیات محترم دولت، تصمیم به اعزام معاونت وزارت بهداشت و آموزش پزشکی گرفته می شود که ایشان به همراه پزشکان معالج صبح امروز عازم قم گردیدند، و به دلیل حصر آیت الله منتظری و مسانعت از ورود افراد به بیت ایشان، نماینده ای نیز از طرف وزیر اطلاعات به همراه آقایان به قم عزیمت نمود که متأسفانه با آن که از ساعتها قبل به مأموران مستقر در محل اطلاع داده شده بود از ورود آقایان به بیت جلوگیری بعمل آمد و پس از انتظاری طولانی آنان بدون عیادت از ایشان به تهران مراجعت نمودند.

لازم به ذکر است که مسئولین حفاظت اطلاعات سپاه در محل حضور داشته که مأموران مستقر در محل با هماهنگی آنها و ضمن تماس با دادگاه ویژه روحانیت اقدام به جلوگیری از ورود آقایان نمودند.

دفتر آیت الله العظمی منتظری

۱۳۸۱/۱۰/۱۶ - احمد منتظری



ا و محکومیت ها

انی به نام سید محمد موسی میر شاقولد در دادگاه ویژه روحانیت به اتهام اهانت به مسؤلان و تبلیغ علیه رژیم به ۲۰ ماه حبس و سی و دو سال خلع لباس محکوم شد. (۶ آوریل)

حکم صادر از طرف دادگاه یاسوج روح الله ملک پور دبیرانجمن دانشجویان یاسوج به هفت ماه و یک روز و ۸۰۰ هزار ریال جریمه محمدی تبار رئیس شورای تحقیق دفتر تحکیم وحدت به ۱۰ ماه حبس و ۴۰۰ هزار ریال جریمه نقدی محکوم شدند. (۸ آوریل)

ی و حسین قاضیان به اتهام جمع آوری و فروش اطلاعات به سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و به ترتیب به ۹ و ۸ سال حبس بودند در دادگاه تجدید نظر هرکدام به چهار سال و شش ماه حبس محکوم شدند. (۱۴ آوریل)

عالان جنبش دانشجویی به نامهای کورش صحتی و امیر عباس فخر آور هرکدام به ترتیب به شش و هفت سال حبس محکوم شدند این دان قصر به زندان اوین منتقل شدند. (۱۸ آوریل)

ی دا نشکده مهندسی دانشگاه چمران به نامهای نیما ندیم و حسین نصیری به اتهام شرکت در تظاهرات اعتراض آمیز علیه حکم هاشم یکسال حبس محکوم شدند (۲۰ آوریل)

دی، روزنامه نگار به زندان بازگردانده شد. (۱۵ آوریل)

، عامریان یکی از اعضای فعال جبهه متحد دانشجویی و عضو شورای مرکزی اتحادیه دانشجویی دانشگاه آزاد اسلامی به یکسال زندان (۲۸ آوریل)

انتظام که برای معالجه صدمات ناشی از شکنجه در زندان اوین، آزاد شده بود؛ مجدداً به زندان بازگردانده شد. (۲۷ آوریل)

نه... دکتر نوری زاده

ه اند، درباره حسین خمینی نوه بزرگ رهبر انقلاب اسلامی و بنیان گذار جمهوری اسلامی ناب محمدی ولایتی بیشتر بنویسم. بر پایه مثل مارگزیده از ست برای بسیاری از ایرانیان ظهور حسین خمینی در عراق به ویژه در این روزهایی که جمهوری اسلامی با بحرانی تمام عیار در داخل کشور و یک خروج (تمرد) ساده تلقی نمیشود بلکه بعضیها تا آنجا میروند که بله اینبار نیز استعمار مهره ای از طایفه آخوند علم کرده است و هدف به انحراف است.

هم که بدبین باشند اما در حصار بدبینی ماندن نیز شرط عقل نیست. من این ادعا را نیز قبول ندارم که کشتی جمهوری اسلامی چون در حال غرق ان باشد که این کشتی، از همان نخستین ماه های به آب انداخته شدن، وضع طبیعی نداشته و به قولی در حال غرق شدن بوده است. روند جدا شدن رژیم از اهل ولایت فقیه اتفاقاً در سالهای اخیر شتاب کمتری داشته است چون خیلیها که قاعداً میبایست کشتی را ترک کنند، بعد از انتخاب محمد تی را تغییر دهند، ماندند و انواع سختیها را متحمل شده (و میشوند) به زندان میافتند، تهدید میشوند، قصد جانشان را میکنند اما همچنان امیدوار تلاش دل این دریای توفان زده پیدا کنند.

خمینی که از همان ابتدا، نغمه ای متفاوت از آواز جان خراش ولی فقیه و اصحابش، سر داده بود، به طور آشکار زبان به ملامت ملایان به تخت را تاید و تقدیر کرد بلکه، ضروری است که آثار این خروج را به دقت مورد بررسی قرار داد و من این هفته بر آنم که حضور حسین خمینی را در انب مورد بررسی قرار دهم. نخست چهارچوب مطالبی را که نواده خمینی بنیانگذار جمهوری ولایت فقیه در طول شش هفته گذشته عنوان کرده به

غیبت غیر ممکن است و اصول و مبانی عقیده شیعه تأکید میکند، چنین حکومتی فقط به دست معصوم برپاشدنی است. و معصوم در اندیشه شیعه از حضرت حجت است که ما شیعیان در انتظار ظهور او هستیم. برپاست، حکومتی جائز و استبدادی است که در رأس آن جمعی از ارباب عمام قرار گرفته اند که با کمک مشتکی آلمهای از خدا بیخبر در جهت اهداف از ارتکاب شنیعترین اعمال پروا ندارند. این حکومت اسلامی نیست بلکه حکومت فرقه ای است و چون دین را وسیله کسب زرق و غارت و اعمال هر حکومت دیگری بدتر و ناحقتر است.

انقلاب مطرح بود با آنچه امروز به عنوان یک نهاد فوق قانون و حتی احکام دینی به مردم تحمیل شده، کاملاً متفاوت بود. پیشنویس قانون اساسی و در خبرگان بود که چنین جامه ای بر قامت رهبر انقلاب دوخته شد. حال اگر فرض کنیم به قول مهندس بازرگان این جامه فقط به قالب ایشان ادعا کنند که جامه مورد اشاره قالب تن آنها نیز هست.

از این نظام جائز بیزار شده اند بلکه چون همه چیز به حساب دین نوشته میشود به مرور مردم اعتقادات خود را نیز از دست میدهند. ادامه وضع نم و به خطر افتادن استقلال و موجودیت کشور میشود بلکه مردم را به کلی از دین زده میکند. ی ثابت و غیرقابل تغییر است. به معنای دیگر وقتی قیام حکومت اسلامی تا زمان ظهور امام غایب میسر نباشد، با هیچ توجیهی نمیتوان ادعا کرد با دینی و اسلامی برپا شده است. اگر اصل مورد اشاره را بپذیریم آنگاه به این واقعیت میرسیم که با یک حکومت عرفی که در آن دین در جای خود و ود قرار میگیرد، هزاران بار بهتر میتوان مردمسالاری را تضمین کرد. روحانیون که تا پیش از انقلاب نزد مردم اعتبار و منزلت ویژه ای داشتند، هاند. خروج آنها از میدان سلطه و حکومت میتواند در زمانی نه چندان کوتاه اعتبار گذشته را آنهم به مرور به آنها بازگرداند. کار حکومت دخالت کند و مقام و منصب دولتی بگیرد، طبیعی است که خودم نیز قصد مداخله در حکومت را ندارم. روحانی کارش تحقیق و تدریس و ن و موعظه مردم است. نگاه کنید در کشورهای غربی، به کلیسا و روحانیون که چه جایگاه معتبر و والایی دارند. نصیحت میکنند، انتقاد میکنند اما ، کردن، نمیکنند.

ن مسئولیت مضاعف دارند. اگر میخواهیم ایران و اسلام و مذهب تشیع را نجات دهیم باید کمر همت بندیم و همگی یکصدا برای ایجاد یک حکومت

والای ائمه جای خاصی دارد. ذهن استبدادزده و دائماً سحر شده ما یروز فرد و آزادی او را فدای رهبر میکند روز دیگر فدای امت. انگار نه انگار تا انسان در آن مطابق فترت و خلقت خود از آزادی منتعم شود. چرا باید فرد از حقوق فردی خود بگذرد به اسم اینکه امت و توده و خلق ها ارزش و نها را به زندان میبرند و شکنجه میکنند، اعدامشان میکنند و مدعی میشوند برای سلامت امت باید او شکنجه میشد و بالایی دار میرفت و میسوخت و

بداد هزار بار بدتر از گرسنگی است. و جامعهای که در آن حقوق فرد ارزش نداشته باشد و آزادی فقط در حیطة عملکرد حکامی که هرچه میخوانند و محکوم به زوال است.

رژیم خونخوار بعث، عراق به پایگاه مردمسالاری و آزادی در منطقه تبدیل خواهد شد. کمی حوصله به خرج دهید، رهائی از آثار بیماری استبدادزدگی ، نمیشد، چه کسی مردم بلازده این کشور را از چنگ صدام حسین نجات میداد؟

نت از استبداد حاکم بر کشورمان ناچار شویم از آمریکا کمک بگیریم، نباید تردید به خود راه دهیم. البته من همچنان امیدوارم که مردم ما خودشان بین حالا از ده نفر سؤال کنید چگونه میشود از اوضاع فعلی خلاص شد، نه نفرشان انگشت به سوی آمریکا میکشند.

زویر میکنند، در گرمای پنجاه درجه زن بیچاره را چادر چاقچور سفت و سخت میکنند، تا مبدا تار مویش، باعث تحریک امت رجال شود. هیچکس به و حق گزینش لباس را از او سلب میکنند تا امت رجال دچار وسوسه نشود. در همه کارهایمان همینطور هستیم. و البته چون به خلوت میرویم آن کار

سین خمینی از همان نخستین باری که با هم سخن گفتیم (دو سه هفته پیش از چاپ مصاحبه او در یک روزنامه هلندی) تا امروز عنوان کرده است. فرض کرد که رژیم پشت آن است و نه توطئه ای تازه که هدف آن کمرنگ کردن اعتبار و منزلت عمرو و زید اپوزیسیون میباشد. حسین دنبال کند. جد مربوطه از همان سالهای جوانی خواب ولایت فقیه را میدید و خود را در هیأت خلیفه المسلمین فرض میکرد. باز شدن زبان حسین گو اینکه سین را از گذشته میشناسند به یاد میآورند که او از همان روزهای آغازین انقلاب حسابش را از «حاج آقا» و اصحابش جدا کرد.

رئی که امروز روی کرسی ریشهری و فلاحیان و شیخ ماست بند در نجف آبادی، نشسته، به علت دفاع از بنی صدر، سیلی خورد. و در قم آنقدر ماه برای حرف زدن با دوستان و اقوامش سر به بیابان میزد تا شنوهای چپ و راست اطلاعات ولی فقیه، سخنانش را منعکس نکند. ف جدیدترین مخالفان رژیم، حضرات را آنقدر کلافه کرده که یروز خبرنگار تروریست به سراغش میفرستند، روز دیگر تیم ترور به رهبری محمد بر به لجن کشیدنش میکنند و بعد چون خوانندگان سایت بازتاب به سردار مربوطه ابتلای رهبر معظم را به همان گرفتاری گوشزد میکنند، ارکان

تغییر متن و میدارند.

شته است، صدای حسین فریاد در گلو خفته هزاران روحانی دردمند بود که رژیم بنی امیه معاصر، توسط ارادلی مثل محسنی اژه ای و نکونام و ه با تهدید به بی آبرویی و خلع لباس و تعرض به زن و فرزندشان، آنها را عملاً به مرگ تدریجی و سکوت محکوم کرده است. صدای حسین خمینی را نیت میتوانست شر این رژیم را از سر مردم ایران کوتاه کند. آن روز شاید روحانیت بتواند در پناه یک نظام مردمسالار و قوانین عرفی، بر زخمهای رد. یادتان باشد تنها کسی که در این رژیم به امر فلاحیان و اژه ای به آتش کشیده شد آقا زاده مرحوم آقای سید محمد شیرازی بود. آقا مرتضی کورت کند. سید بیچاره دق کرد و مرد. جنازه اش را هم دزدیدند. یک روحانی واقعی پیدا نمیکنید که از دست این جنایتکاران به فغان نباشد. مرجع را بعد از سالها زجر روحی و آزار، خانه نشین کردند. یک فرزندش مرحوم حاج آقا صادق را به دستور رهبر، در یک تصادف ساختگی هم چون بر بزرگ او را که میبایست این روزها در کنار والد عزیز خود بود مجبور به ترک یار و دیار کردند. شما با ایشان در یک شهر هستید. بروید و از قمی سؤال کنید در این دنیا چه آرزویی دارد و او بدون تردید خواهد گفت آرزویی به جز کمر بستن به خدمت پدر پرهیزکار و آزاده خود ندارم. چرا امیه جدید میدانند با بودن کسانی مثل او در کشور روحانیت تکان خواهد خورد. ببینید با فرزندان آقای منتظری چه کردند. پسر آقای روحانی داماد بود اما هیچکدام از اینها مانع آن نبود که پیرمرد شریف را با بدترین رفتار و گفتار تحت فشار شکنجه قرار دهند. شبستری و آقای وحید خراسانی چه کردند؟! روحانی امروز غریبترین فرد در جامعه ما است. پنج شش هزار روحانی نمای از خدا بیخبر آبروی ر نوة آقای خمینی به این قوم الظالمین اعلان جنگ میدهد لازم است صدایش را منعکس کنید... میخوانم. به جز چند اشاره کوتاه، متن آن را کاملاً نقل کردم. باشد که دیگر روحانیون نیز به تاسی از حسین خمینی حداقل برای نجات خود و آبروی

یرانیانی که گهگاه راهشان به سفارت جمهوری اسلامی در بن پایتخت آلمان غربی آن روز میافتاد، با جوانی روبرو میشدند سر به زیر و مؤدب که گاه موقع نوشتن اسم مراجعان، غلط های فاحش دیده ای داشت، اما در مقابل، حتماً وقتی اسم آقای خمینی به زبان میآمد سه بار صلوات میرستاد، سر ن میگفت. ولی هر بار که قرار بود برای تأدیب دانشجویان مخالف، حزب الله سفارت و طرفداران انقلاب راهی خوابگاه های دانشجویان و د و از جوان مؤدب سر به زیر تبدیل به یک لومپن تمام عیار میشد، زنجیر و پنجه بوکس به دست میگرفت و اگر هم نمیتوانست مشت و لگدی نثار کار میکرد. مدتی این جوان که «هادی صنوبری» نام داشت در سفارت بن خدمت میکرد و بعد ناگهان غیبش زد. حتی همکارانش نفهمیدند چرا بعد از کمتر شاپور بختیار توسط تروریست لبنانی «انیس نقاش» و دستگیری او و دو تروریست دیگر، برادر صنوبری سر کار نیامد و به سرعت راهی مدتی در بخش رمز و اطلاعات وزارت خارجه کار کرد. به چند مأموریت کوتاه به همراه برادران سپاه به سوریه و لبنان اعزام شد و روزی نیز رفته و در وزارت خارجه ظاهر شده بود، بدون هیچ توضیحی غیبش زد. یکی از کارکنان وزارت خارجه که از همکلاسی های قدیمی من بود میگفت قت به اسپانیا رفته در فرودگاه مطابق رسم معمول آقای سفیر و کارکنان به استقبال ما آمده بودند. وقتی از پله هواپیما پائین آمدم و چشمم به چهره که همان آقای صنوبری خودمان است. اینجا چه میکند؟ مگر سفیر ما آقای هادی سلیمانپور نبود که میگفتند از بچه های اطلاعات سپاه است و به این بیم دارد نفراتی از طریق اسپانیا از لبنان به اروپا بیاورد و بعد مسأله ارسال سلاح به لبنان نیز از طریق اسپانیا امکانپذیر است. در برابر حیرت من ه روی خودت بیاوری که آقای صنوبری را میشناسی، با توصیه این همکار، با آقای سفیر دست دادم و طوری وانمود کردم که اصلاً او را

ر شگفت آورترین نمونه ترقی یکشنبه از سمت دربان و صلوات گوی سفارت جمهوری اسلامی در بن به مقام جمهوری اسلامی در مادرید منصوب

دید خود با سی سال سن، چنان عملکردی داشت که چند نوبت دولت اسپانیا خواستار احضار او به تهران شد و سرانجام نیز در پی کشف یک شبکه فجره از لبنان به اروپا میآوردند، عالیجناب سفیر نیز ره به کشور جانان کشید و به دستبوسی مقام ولایت نازل شد که او را سردار اسلام و سفیر فوق ادر صنوبری در دوران اقامت خود در اسپانیا توجه ویژه ای به انیس نقاش داشت که در فرانسه زندانی بود. هر بار حضرتش فرصتی پیدا میکرد به این پایه بود که در مقام سفیر در اسپانیا مسئول است از احوال زندانیان ایرانی و غیر ایرانی ذوب شده در ولایت در سرتاسر اروپا، رهبر مسلمانان ران اقامت در اسپانیا برادر صنوبری کمی زبان اسپانیولی یاد گرفته بود و در عین حال مقام ولایت و وزیر امنیتش طرح مهمی را با دریافت آرژانتین درباره دشمنی های صهیونیسم بین المللی در بوئنس آیرس با فرزندان انقلاب اسلامی، مورد بررسی قرار داده و اجرای آن را تصویب کرده فیر فوق العاده دربار معدلت پرور ولی فقیه به آرژانتین فرستادند. و برای اینکه او در انجام مأموریت خدائی مهم خود دست تنها نباشد برادر علی اکبر اطلاعات سپاه و البته آفتابه دار مخصوص حاج حبیب تازه مسلمان مؤتلفه، و برادر آقا محسن ربانی از بچه های امتحان داده اطلاعات سپاه و برادر ز به آرژانتین اعزام کردند. انیس نقاش نیز مسئولیت حلقه لبنانیها را که مأمور گذاشتن مواد منفجره در برابر مرکز یهودیان پایتخت آرژانتین بودند. چرا برادر صنوبری اینهمه به انیس نقاش دلبسته است. بالاخره هر فردی همسر خواهرش را دوست دارد و پایش بیفتد به خاطر خواهرش هم که ...

رخ داد، 85 انسان بیگناه کشته و یکصد و پنجاه تن زخمی شدند. برادر صنوبری و تیم مربوطه به ایران بازگشت، به دستور هاشمی رفسنجانی وقتی ده میلیون دلار به حساب کارلوس منعم رئیس جمهوری سوری الاصل وقت آرژانتین ریختند و... برادر صنوبری به عنوان سفیر به استرالیا و کلی ارتقاء پیدا کرد و چون قابلیت های خود را به اطلاعات سپاه و اصغر حجازی در دفتر «آقا» ثابت کرده بود بررسی به او دادند تا برود مدتی آب نرک دکترا در محیط زیست از دانشگاه دورهام بگیرد...

ام «گالیانو» بار دیگر پرونده را بگشاید و بعد هم حکم بازداشت 12 تن از جمله علی فلاحیان و برادر صنوبری را صادر کند. و پلیس انگلیس هم با را دستگیر کند. روز جمعه در برابر قاضی دادگاه برادر صنوبری دوباره به همان جوان سر به زیر آغاز دهه هشتاد در سفارت بن تبدیل شده بود

اولین مصاحبه یوسفی اشکوری- پس از زندان و خلع لباس

در سراپرده روحانیت چه می گذشت و چه می گذرد؟

چند کلامی درباره علی خامنه ای، واعظ طبسی، مطهری، مصباح یزدی، سروش، شریعتی و بالاخره یگانگی منتظری در دوران شاه

خوب شد لباس را از من گرفتند، آزاد شدم

هر مجلس ختمی که خطری شده بود به من می رسید. مثل سال ۶۴ و ختم پسر دکتر مصدق در مسجد ارك که آمدند و فحش دادند و كتك زدند. عمامه‌ی ما را برداشتند و پاره پاره کردند. در مجالس مختاری و پوینده و سامی و فروهرها و اینها هم سخنرانی کردم. غرض این که در طول این سال‌ها نان این لباس را نمی‌خوردم، فقط چوب این لباس را می‌خوردم. سید علی خامنه‌ای هم به خاطر ارتباطش با شریعتی و سخنرانی در حسینیه ارشاد معروف بود. آقای طبسی هم که نه اهل نوشتن بود و نه اهل سخنرانی که شهرتی داشته باشد.

حجت الاسلام خلع لباس شده "یوسفی اشکوری" برای اولین بار - پس از رهایی از زندان دادگاه ویژه روحانیت - در مصاحبه ای مشروح شرکت کرد. این مصاحبه در سایت تازه بنیاد "شرقیان" منتشر شده و "پویا.ك" و مریم حسین خواه "گفتگو کننده اند. امین افشار" نیز عکس های اشکوری را در خانه اش گرفته است.

- جدا شدن از لباسی که ۳۰ سال با آن خو گرفته بودید ؟

اشکوری: در يك جمله، احساس رهایی می کنم . البته من در گذشته هم که ۳۵ سال در کسوت روحانی بودم هیچ گاه لباس روحانی برای من عامل معیشت و وسیله ی ارتزاق و امکانات مادی نبوده که امروز برای از دست دادنش سوگوار باشم و ناراحت از این که امکان زندگی را از دست دادم. از اولی که رفتم قم و از سال ۴۶ که لباس روحانی پوشیدم، هیچ وقت از وضعیت روحانیت و روحانی بودن و منبر رفتن، خوشحال و خرسند نبودم و با گذشت زمان هم از آن وضعیت فاصله می گرفتم. در سال ۵۰ يك بحران فکری در من ایجاد شد که همان موقع می خواستم این لباس را بگذارم کنار.

- با شریعتی ؟

نه. چون که فکر کردم من که نمی‌خواهم آخوندی کنم، پس این لباس رو برای چی بپوشم؟ و اتفاقاً آشنایی با شریعتی باعث شد که من در این لباس بمانم بر خلاف آنچه که شاید بقیه تصور کنند. وقتی به حسینیه ارشاد رفتم و پای درس اسلام شناسی شریعتی نشستم و کلا با شریعتی آشنا شدم، افکار من و جهت گیری های من همه عوض شد. با آشنایی با شریعتی احساس کردم که این لباس وسیله ی خوبی برای ارتباط با مردم می تواند باشد. چه که از سالهای ۴۵-۴۶ تا سال انقلاب، تمامی راه های ارتباطی روشنفکران با مردم قطع شده بود. دانشگاه ها مثل الان نبود. وسایل ارتباطی مثل حالا آنقدر نبود. نه کامپیوتر بود و نه فاکس. این همه دانشگاه نبود. این همه دانشجو نبود. اگر مبارزان آن موقع می خواستند اطلاعاتی ای چاپ کنند، با وسایل ارتباطی محدود مثل کاربن و استنسیل اینها کار می کردند. من خودم بارها اعلامیه ها را بر می داشتم و با

دست می نوشتیم. حتی کتاب را دستی تکثیر می کردیم. کتاب اقتصاد به زبان ساده مرحوم عسگری زاده (عضو سازمان مجاهدین) را در سال ۵۳ با کاربن ۳ نسخه تکثیر کردم. شرایط این گونه بود. اما دین و مسجد و محراب و حسینیه و عاشورا و تاسوعا و رمضان و شعبان و همه‌ی اینها وسیله‌ی ارتباطی بود با جامعه. حکومت نتوانسته بود که اینها را قطع بکند و با مسئولین آنها کار نداشت و اگر هم می‌خواست نمی‌توانست.

بر اساس تفکری که از شریعتی آموختم، فهمیدم که شکل و ظاهر اصلا اهمیتی ندارد. روحانی باشی یا نباشی!!! اما این لباس وسیله‌ی ارتباطی خیلی خوبی می‌تواند باشد با مردم. آن وقت‌ها من يك جمله‌ای داشتم که: حرف های شریعتی را کاش می‌شد با زبان شیخ کافی گفت. (شیخ کافی که در مهدیه تهران برای عوام و مردم عادی سخنرانی می‌کرد و به شدت در مقابل شریعتی ایستاد و به حسینیه ارشاد لقب "یزیدیه‌ی ضلالیه" داد.) ما احساس کردیم که شاید بتوانیم حرف های شریعتی را با زبان عامه‌ی مردم بازگو کنیم. چنان که می‌گویند شریعتی موفق‌ترین روشنفکر ایرانی بوده از نظر ارتباط با مردم. در حالی که شریعتی هیچ‌گاه نتوانست حتی در يك مسجد سخنرانی بکند (تنها سخنرانی او در مسجد، سخنرانی پس از شهادت بود) پخش نوار) که در مسجد جامع نارمک ایراد شد). اما زبان و بیان و جهت‌گیری او به گونه‌ای بود که مردم هم مخاطب او شدند. البته به طور غیر مستقیم. چه که مبلغان او یکی‌طالاب بودند و یکی دانشجویان که حرف های او را در سطح جامعه پخش می‌کردند. خود شریعتی هم در وصیت‌نامه‌اش می‌گوید که وراثت من دو دسته‌اند: دانشجویان و طلاب. واقعیتش این است که خوب همین جوری بود. سال ۵۰-۵۱ که مبارزه‌ی سیاسی شدید شد، این لباس خوب خیلی به درد ما خورد و عامل ارتباطی خوبی بود با مردم. بعد از انقلاب هم همان کارهایی که می‌کردیم، منبر و مسجد و اینها رو رها کردیم. ۴ سال اول انقلاب را هم که نماینده مجلس بودیم و در این سال‌ها هم که کارمان گفتن و نوشتن بوده است. در مجالس ختم هم وقتی آخوندی گیر نمی‌آوردند از ما دعوت می‌کردند! آن هم **مجلس ختم های بسیار خطرناک**. مثل سال ۶۴ و ختم پسر دکتر مصدق (احمد مصدق) در مسجد ارك که آمدند و فحش دادند و كتك زدند. عمامه‌ی ما را برداشتند و پاره پاره کردند. **در مجالس مختاری و پوینده و سامی و فروهرها و اینها هم سخنرانی کردم**. غرض این که در طول این سال‌ها **نان** این لباس را نمی‌خوردیم، فقط **چوب** این لباس را می‌خوردیم. از این نظر می‌گویم که احساس رهایی و آزادی می‌کنم و به خصوص این که الان هم این لباس در جامعه هم **اعتبار چندانی** ندارد. متلك به آدم بگویند و چپ‌چپ نگاه کنند. حالا خیلی راحت می‌روم بیرون و کسی هم ما را نگاه نمی‌کند.

این نکته را هم بگویم، همان‌طور هم که می‌دانید، روحانیت در تشیع ما مثل تشکیلات کلیسا نیست. به خاطر این که مسیحی‌ها می‌گویند خارج از کلیسا راهی برای نجات نیست. و کلیسا هم با اسقف و کشیش و کاردینال تعریف می‌شود. اما در اسلام و تشیع تشکیلاتی به نام روحانیت نداریم. برای همین برای ما فرقی نمی‌کند. همان کارهایی که قبلا می‌کردیم حالا هم می‌کنیم. منتهی آن وقت روحانی بودیم، حالا نیستیم. آن وقت‌ها اگر صحبت يك روحانی اثر داشت الان دیگر ندارد و به عکس شده. اگر يك کلاهی صحبت کند اثر بیشتر دارد. شاید الان حرف من موثرتر از آن موقع باشد. بنا بر این لباس برای من يك دکان نبود. برای من وسیله‌ی ارتزاق و معیشت نبود و از جهاتی هم دردرس بود. برای همین است که

می‌گویم "عدو شد سبب خیر چون خدا خواست"...

-اگر موافق باشید برگردیم به قبل از انقلاب. درباره‌ی فضای سیاسی و اجتماعی آن روزها؟

آن موقع خوب فضا باز نبود. بعد از سرکوب جبهه‌ی ملی دوم و نهضت آزادی و در کل بعد از سال ۴۲ فضای خیلی بد و خفقان آوری بر ایران حاکم شد. آن زمان دو روزنامه بیشتر نبودند. یکی کیهان بود و یکی هم اطلاعات.

-که هر دو هم دولتی بودند...

بله. اصلاً روزنامه‌ی مخالف معنا نداشت. من هم خیلی علاقه مند بودم به خواندن روزنامه. پدر و مادرم هم با اینکه سواد نداشتند، اما می‌دانستند که روزنامه چیز خوبی است! یک مدتی که در بیمارستان بستری بودم، پدرم هر روز که می‌آمد ملاقات من یک روزنامه هم برای من می‌آورد. چند وقت این روزنامه‌ها را می‌خواندم و هیچ چیزی متوجه نمی‌شدم. بالاخره فهمیدم که به جای اینکه ستونی بخوانم سطری روزنامه را می‌خوانده‌ام! آن موقع‌ها در حوزه طلبه‌ها اصلاً روزنامه نمی‌خواندند. حتی فارسی هم نمی‌خواندند. اصلاً روزنامه خواندن را عیب می‌دانستند. یک بار مدیر حوزه آمد به حجره‌ی من دید روزنامه‌ای روی زمین افتاده. گفت این روزنامه مال توست؟ راستش ترسیدم. جواب ندادم. یک بار دیگر تکرار کرد. بگفتم بله. گفت: درس می‌خوانی و روزنامه هم می‌خوانی؟ چند تا سوال درسی از ما کرد که بهانه گیر بیاورد. ما هم همه را جواب دادیم. گفت از این به بعد حق نداری روزنامه بخوانی. روزنامه را برداشت و برد. ۷-۸ روز نخواندیم. دیدیم نه نمی‌شود. از آن به بعد روزنامه می‌گرفتم بعد می‌رفتم مسجد می‌خواندم. روزنامه را همان جا می‌گذاشتم و می‌آمدم. تا این که آمدیم قم و دیگر آنجا همه چیز می‌خواندیم. کتاب و روزنامه و مجله و رمان

زن روز هم می‌خواندید؟ چه شد که آقای مطهری شروع به نوشتن در زن روز کرد؟

زن روز که از سال ۴۵ باب شد را هم می‌خواندم. آن زمان دوستان گفتند که مجله‌ی جدیدی آمده به نام زن روز. ما هم رفتیم روی دکه صفحه‌ی اولش را باز کردیم دیدیم نوشته "نظر مخالف چطور؟". با خواندش بعداً متوجه شدیم یک آقای به نام ابراهیم مهدوی که دادیار دیوان عالی کشور بود نوشتن یک سری مقالات را در این مجله شروع کرد و بعد به قول شما جوان‌ها گیر داد به اسلام. چون خودش هم قبلاً آخوند بود آشنایی خوبی داشت نسبت به مسائل. آقای مطهری هم این نامه را نوشتند که شما حرف مخالف هم چاپ می‌کنید؟ مجله هم گفت که شما مقاله بدهید، چاپ می‌کنیم. بعداً به این روال در آمد که یک صفحه نوشته‌ی آقای مهدوی چاپ می‌شد و در صفحه‌ی مقابلش جواب مقاله‌ی هفته قبل که توسط مطهری نوشته می‌شد. این ماجرا ۵-۶ ماه ادامه پیدا کرد. بعد زد و آقای مهدوی فوت کرد. مطهری یک هفته به احترام او ننوشت و از هفته‌ی بعدش مقالات را ادامه داد که سرانجام بصورت کتابی درآمد با نام «نظام حقوق زن در اسلام». بعد آشنایی من با شریعتی، خواندم جهت پیدا کرد و وارد کار سیاسی شدم. آن زمان که صف بندی‌های سیاسی به

این شدت نبود، يك عده اقلیت بودند که خوب کار سیاسی می‌کردند و مبارز بودند و يك عده اکثریت هم که یا به سیاست بی‌تفاوت بودند و یا اصلاً مخالف کار سیاسی بودند.

-روحانیت چقدر با انقلاب همراه بود ؟ باقی در " فرودستان و فرادستان" تخمین می‌زند که ۷۰ درصد روحانیت کنونی یا نسبت به انقلاب بی تفاوت بودند یا با انقلاب مخالف بودند.

نمی‌توانم آمار بدهم. شاید آقای باقی محاسبه‌ای کرده اما به نظر من تا سال ۵۷ حدود ۸۰ درصد روحانیون مخالف یا بی تفاوت بودند که از این ۸۰ درصد، اکثریت به مسائل سیاسی و درگیری بی تفاوت بودند. يك سری هم اقلیت بودند که صریحاً مخالفت خودشان را اعلام می‌کردند. این سری بودند که پرچم مبارزه را بر دوش می‌کشیدند. در میان این‌ها هم آم موجهی نبود. بیشتر ما طلبه‌های جوان بودیم که شور و هیجان جوانی داشتیم .

-آقای مکارم و مصباح و اینها هم بودند؟

نه. فقط يك آقای منتظری مطرح بود که نه به عنوان آیت الله العظمی بلکه به عنوان يك معلم حوزه و مجتهد ساده و شاگرد آقای بروجردی.

-شیخ علی تهرانی و واعظ طبسی چطور؟

تهرانی مطرح بود اما در حوزه‌ی قم نبود. در حوزه مشهد هم ۳ نفر بودند، آقا سید علی خامنه‌ای و هاشمی نژاد و شیخ علی تهرانی. اما واعظ طبسی را ما این اواخر اسمش را شنیده بودیم. چه که نه اهل سخنرانی بود و نه اهل نوشتن. شهرت این سه نفر هم به خاطر سخنرانی‌هایی بود که در شهرستان‌ها ایراد می‌کردند. **سید علی خامنه‌ای هم به خاطر ارتباطش با شریعتی و سخنرانی در حسینیه ارشاد معروف بود.** نوشته‌هایش را می‌خواندیم. بعدها شنیدیم که او نت و موسیقی را هم می‌شناخت. در صورتی که خوب در آن زمان آخوند‌ها اصلاً گرد این چیزها نمی‌رفتند. در آن زمان ایشان جزء نوگرایان دینی به حساب می‌آمد. در کل می‌خواهم بگویم که در آن زمان صف بندی‌ها بیشتر سیاسی بود و بحث روشنفکری و غیر روشنفکری نبود. مکارم و سبحانی و مراجع هم مثل شریعتمداری و گلپایگانی تا سال ۴۲ عضو نهضت بودند که بعداً کنار کشیدند. مدرسین هم طلبه‌ها را هم نصیحت می‌کردند که تند روی نکنید و وارد جریان‌های سیاسی نشوید. آقای مصباح هم در جریان‌های سال ۴۱-۴۲ فعال بود که بعد کنار کشید. یعنی تا سال ۵۷ ما نه اسم ایشان را پای اعلامیه‌ای دیدیم و نه این که در قم جزء مبارزین شناخته شده بود. تخصص آقای مصباح مبارزه با جریان روشنفکری بود. اول قهرمان مبارزه با شریعتی بود. می‌گفتند در جلسه‌ای ضد شریعتی صحبت کرده بود و یکی از طلبه‌ها بلند می‌شود که او را بزند که از پنجره فرار می‌کند.

ماجرای اخراج او از مدرسه حقانی چه بود؟

در درون مدرسه طلاب دو تکه شده بودند. موافقان شریعتی و مخالفان او. دائم درگیری بود بین آقای مصباح و طرفداران شریعتی. تا این که آقای بهشتی دخالت می‌کنند و به مصباح تذکر دادند که حالا اگر انتقاد داری در

مدرسه این حرف ها را نزن. آقای مصباح ادامه می‌دهد تا این که آقای حجت که مدیر مدرسه بودند، افراطی های دو طرف را اخراج می‌کند و مصباح هم از مدرسه کنار می‌کشد. بعد آقای مصباح تا سال ۶۸ ساکت بود تا این که قهرمان مبارزه با سروش شد. و بعد هم قهرمان مبارزه با خاتمی. اصلا **تخصص این آقا** مخالفت با جریان روشنفکری بود.

-چه شد آقای مصباح که اول انقلاب با سروش يك طرف ميز مي‌نشست و تفکراتشان یکی بود، يك باره عليه او موضع گرفت؟

خوب خط آقای مصباح که از اول مشخص بود اما آن زمان سروش، سروش قبلی نبود.

-اگر موافق باشید پرونده‌ی قبل از انقلاب را با درگیری شریعتی و مطهری ببینیم. چه شد آقای مطهری که زمانی این همه از شریعتی تعریف می‌کرد به جایی رسید که گفت او جاسوس است و تا حالا سرش را روی مهر نگذاشته است .

ما آن موقع زیاد در این باره چیزی نمی‌دانستیم. فقط می‌دانستیم که اختلافاتی بین شریعتی و مطهری هست. بعد از انقلاب که نوشته‌ها و خاطرات درآمد و خواندیم، فهمیدیم. آن چه که از مجموع این تحولات برمی‌آید این است که وقتی شریعتی به ایران آمد چندان شناخته شده نبود و فقط در مشهد کمی سر و صدا کرده بود. به تهران هم که آمد در اول زیاد شناخته شده نبود. کتاب اسلام شناسی مشهد او فقط معروف شده بود و ما هم آن را خوانده بودیم. شریعتی پنج شنبه و جمعه ها سخنرانی عمومی داشت. من سخنرانی هجرت و تمدنش را رفتم. نیم ساعت قبل از سخنرانی وارد که شدم دیدم کیپ تا کیپ نشسته اند. اصلا سابقه نداشت. زیراب خویی صحبت می‌کرد ۵۰ نفر. مطهری صحبت می‌کرد ۱۰۰ نفر. که آن هم نصفش وسط سخنرانی می‌رفتند. مطهری البته دهان گرمی نداشت. نوشته هایش بهتر از گفته هایش بودند. همین که شریعتی پشت تریبون رفت همه ایستادند و دست زدند. سابقه نداشت که در حسینیه کسی دست بزند و برای سخنران بلند شود. ما هم نشستیم سر جایمان. ده دقیقه‌ای صحبت کرد. رسم بود که پیش از سخنران کسی می‌آمد و شعری می‌خواند و نوشته‌ای دکلمه می‌کرد. من که او را نمی‌شناختم به بغل دستیم گفتم پس این آقای شریعتی کی می‌آیند؟ گفت همین آقای شریعتی است دیگر! ضبط قدیمی‌مان را روشن کردیم و حرف هایش را ضبط کردیم. خیلی خسته شدم. سخنرانی کسل کننده بود. شب که آمدم خانه دوستم ضبط را روشن کردیم یکبار دیگر گوش دادیم. نه. انگار يك چیزهای جالبی می‌گوید! خلاصه ما که قرار بود فردا به قم برگردیم، ماندیم و سخنرانی فردا را هم رفتیم و این شروعی شد تا در بقیه جلسات و به خصوص کلاس های اسلام شناسی او هم شرکت کنم. منظور وقتی شریعتی از فرانسه آمد مطهری او را دید و از زبان و بیانش خوشش آمد. انصافا آقای مطهری هم فرد عالم و دلسوز و دردمندی بود. مطهری در روحانیت واقعا يك استثنا است. متأسفانه این جریانات و اختلافات و از بس که عکس **مطهری** را قاب کردند در ویتزین جمهوری اسلامی از خاصیت انداختندش. مطهری به نظر من اهمیتش بیشتر از آن چیزی است که الان به طور رسمی گفته می‌شود. کاری کردند که جوان ها اصلا سراغ مطهری نمی‌روند. به هر حال مطهری در سال ۴۷ از شریعتی برای کتاب محمد خاتم پیامبران دعوت می‌کند. منتها وقتی شریعتی به تهران

می‌آید به نظر می‌رسد که دو عامل سبب می‌شود که مطهری از او برنجد .

یکی این که خوب با برخی از نظرات رادیکالی شریعتی موافق نبوده است. به خصوص آنجا که شریعتی به نهاد روحانیت انتقاد شدید می‌کند. البته خود مطهری ده سال پیش انتقاد خیلی شدید کرده بود. در کتاب بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت در مقاله ای به نام «مشکل اساسی در سازمان روحانیت»، مطهری همان حرف هایی را که شریعتی زده، ده سال پیشتر می‌زند و می‌گوید که روحانیت ما عوام زده است و به خاطر همین عوام زدگی هیچ وقت نمی‌تواند که پیشتاز تحولات بشود. یکی از ویژگی هایی که روحانیت داشتند و دارند این است که خودشان به خودشان انتقاد می‌کنند و اگر منتقد خودی باشد برایشان مشکلی نیست اما اگر یکی از خارج بیاید و بخواهد انتقاد کند تحمل نمی‌کنند. مطهری هم بالاخره خصلت آخوندی درش قوی بود. دیگر این که آن طور که از نوشته ها و گفته‌ها برمی‌آید، وقتی شریعتی به ارشاد آمد بازار امثال مطهری کساد شد.

-حسادت؟-

من البته نمی‌خواهم از این کلمه استفاده کنم و قبل و بعد انقلاب هم که این حرف را می‌زدند نهی می‌کردم. الآن هم نهی می‌کنم.

-چون پرفسور حامد الگار هم این حس را کم و بیش تایید می‌کنند.

بله. البته این حرف زیاد خوب نیست چون نیت آدم ها را نمی‌شود واقعا کشف کرد. علاوه بر این که طبیعی هم هست خوب بالاخره هیچ‌کس که معصوم نیست. می‌بینیم که مطهری شریعتی را به ارشاد آورد و بال و پر به او داد و بعد شریعتی از مطهری بزرگتر شد به حدی که جوان های انقلابی مطهری را مرتجع می‌دانستند. آنقدر که آن زمان به مطهری ایراد می‌گرفتند، به آخوند ها کاری نداشتند چون اساسا آنها را قابل نمی‌دانستند. اما مطهری چون خوش‌فکر بود و در دانشگاه ها هم مطرح بود خیلی بهش انتقاد می‌شد. آن وقت ها از دید ما مثلا مبارزها، هر کس مبارز نبود. اصلا آدم نبود. به خصوص که شریعتی هم به اصطلاح پیاز داغ ماجرا را زیاد کرده بود و عالم بی‌درد و شاعر بی‌درد و هنر متعهد را مطرح کرده بود. بنابراین هر آخوندی که مبارز نبود همه با او مخالف بودند. آن زمان ها دانشجوها کاری نداشتند که طرف عالم است. دانشمند است. هنرمند است. فقط برایشان مهم این بود که طرف مبارز است یا نه. آقای مطهری هم به عنوان يك مبارز شناخته شده نبود.

از طرف دیگر در آن زندگی انقلابی، ساده زیستی اصل بود. انتقاد سختی که طرفداران شریعتی به مطهری داشتند این بود که زندگی آقای مطهری زندگی بوعلی است نه زندگی بونری. ابوعلی سیناست. آن موقع مطهری با حسین نصر دوست بود. حسین نصر که بود؟ فیلسوفی که رئیس دفتر فرح بود. خوب این دوستی برای ما که از دید "فلاسفه پفیوزهای تاریخ‌اند" نگاه می‌کردیم اصلا موجه نبود. البته الآن اینجوری فکر نمی‌کنم و برای حسین نصر هم احترام قائلم. منظور این که فضا آن گونه بود. یکی دیگر از انتقادات دانشجوها به مطهری این بود که چرا ایشان بنز دارد. خوب کسی آن وقت بنز نداشت. شما قضیه درگیری طرفداران آریان پور و مطهری را شنیدید؟

چاقو و چاقو کشی در دانشگاه ؟

بله. شما نگاه کنید. آریان پور چپ بود. می‌گفتند آقای آریان پور که استاد دانشگاه هم هست مردمی است. یک فولکس واگن قدیمی داشت راه که می‌افتاد می‌گفت مسیر من اینه. هر کس مسیرش می‌خوره بیاد سوار شه. یک عده دانشجو می‌آمدند سوار می‌شدند و ماشین راه می‌افتاد. اما آقای مطهری چه؟ بنز می‌آمد. راننده در را باز می‌کرد. حاج آقا بفرمایید. آقای مطهری پیاده می‌شد. خوب در جو انقلابی آن زمان خیلی تاثیر منفی داشت. البته این درگیری بیشتر بین طرفداران شریعتی و مطهری بود و بین خود آنها درگیری به این شدت نبود. یا خبرش پخش نمی‌شد. گرچه ما بعد انقلاب شنیدیم که حتی مطهری علیه شریعتی نوشته دارد اما شریعتی هیچ وقت حتی یک کلمه هم علیه مطهری نگفت ضمن این که خیلی هم به او احترام می‌گذاشت. بعد هم که نوشته‌ی مطهری را دیدیم اصلا فکر نمی‌کردیم که ایشان یک چنین دیدگاهی نسبت به شریعتی داشته باشند. خیلی تند و توهین آمیز. بعد سال شصت هم که شریعتی زدایی شروع شد و کتاب هایش از کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها جمع شد.

منظور این که به خاطر همین مسائل در حسینیة درگیری به وجود آمد و چون بزرگان حسینیة مثل مرحوم همایون (بنیان گذار ارشاد) یا آقای میناچی از شریعتی طرفداری کردند، آقای مطهری قهر کرد و از حسینیة رفت. آن اواخر که ما می‌رفتیم دیگر روحانی حسینیة ارشاد نمی‌آمد. فقط دو روحانی بودند که تا آخر به حسینیة می‌آمدند. یکی مرتضی شبستری بود و یکی هم مرحوم صدر بلاغی. که این دو تا آخر با شریعتی بودند.

-صدر بلاغی سر تناثر ابودر از حسینیة کنار نکشید؟

البته مخالف بود اما مخالفت جدی نداشت. اما تا موقعی که ما به حسینیة می‌رفتیم او هم بود. اوضاع جوری شده بود که آن آخرها طلبه‌ها بدون عبا و عمامه به حسینیة می‌آمدند. بارها به من گفتند که حالا که می‌خواهی به ارشاد بروی لباس نپوش. من هم گفتم که نه. شتر سواری که دولا دولا ندارد. منظور این که فضا خیلی بد شده بود.

-شما با شریعتی هم روبرو شدید؟

بله. در آن فضای ماه‌های آخر فعالیت حسینیة که رفته بودم ارشاد. شریعتی عادت داشت وقتی سخنرانی‌اش تمام می‌شد از پشت سن می‌آمد یک سیگاری می‌کشید و چایی می‌خورد. بعد می‌رفت تالار پایین با دانشجویها بحث را ادامه می‌داد. من از آن طرف سالن که آمدم با هم روبرو شدیم. سیگارش را از دست راست به دست چپش داد و به احترام طلبگی من ایستاد تا من دست دراز کنم. خوب شریعتی آن وقت استاد من بود. من هم دست دراز نکردم. تا این که دستش را جلو آورد و دست دادیم و گفت بفرمایید در خدمت باشیم. یک دفعه نگاه کردم دیدم ۱۰۰ نفر دور ما ایستاده‌اند. جو آن زمان ان قدر خراب بود که همه فکر کردند حالا که طلبه‌ای آمده می‌خواهد فحش بدهد و مثلا دعوا کند. ما هم گفتیم خیلی ممنون و خداحافظی کردیم و آمدیم.

شب اول میخواستم ۲۴ نفر را اعدام کنم اما به دستور امام خمینی فقط ۴ نفر اعدام شدند

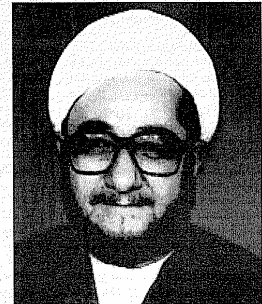
(قسمت دوم)

بعدا آنقدر خون دل خوردم و به تدریج همه شان را اعدام کردم

خلخالی، قاضی اعدام



آیت الله خلخالی



محاکمه و مجازات سردمداران رژیم

همین رجال بودند که دستور تجمیع مرتجع تقلید مسلمان؛ یعنی امام خمینی را از ایران به ترکیه صادر کردند. همین رجال بودند که وسایل عیش و نوش و مشروب و قمار و هرزگی و زن بازی و حتی تریاک و هروئین را برای نابودی نسل جوان، به طور وفور و گسترده در اختیار مردم گذاشتند.

آنها بودند که کشف حجاب در ایران را تأیید و به مرحله عمل در آوردند و فرهنگ منحرف غربی را به جای فرهنگ اسلامی رواج دادند. این خود فروختگان، اسرائیل را به رسمیت شناختند و خون فلسطینی ها را به هدر دادند. همین رجال بودند که برای تقرب به آمریکا و روسای جمهور آن، ایران را به بازار مصرف احسان بجز آنها و اروپایی ها تبدیل کردند. این ها در واقع، آلت دست ماتب بودند و به دستور آنها در ایران حکومت می کردند.

۳۹- سپهبد امینی افشار، ۴۰- برادر سپهبد امینی افشار که فرمانده عملیات کشتار نجف آباد بود، ۴۱- سرگرد شعله‌ور، شکجه معروف، ۴۲- محمد هراتی، فتوالی بزرگ و هم مثل شاه، ۴۳- حاج علی لوی، رئیس ساواک لرذیل، ۴۴- شردوست، یکی از اعضای ساواک و منحرف جنسی، ۴۵- چوکار، شکجه گر معروف ساواک قم، ۴۶- سرلشکر بدیع، رئیس ساواک قم، ۴۷- دیبچی، خواننده شاه، ۴۸- محمد تقی روحانی، گوینده رادیو، ۴۹- زیمروز، آنته محمد تقی روحانی اعدام شدولی افکار او را تکف کردند که معلول و گوشه گیر شد، ۴۹- روحانی، یکی از وزری تائبه که گویا، وزیر نیرو بود و چهل آبادی را در جوارستان از بین برده بود، ۵۰- عشق، پسر اشرف ادریس، ۵۱- سرگرد قاضی، یکی از روسای پلیس قم که ابتدا به پاکستان فرار کرده بود، ولی او را گرفته و به قم آوردند و اعدام شد، ۵۲- سرزبید و توفیق، رئیس پلیس تهران در ۱۵ خرداد که به فرمان شاه، دستور داده بود مردم را بکشند، نه این که کاری کرده که فرمان شاه را یادگار بماند و خود، سند محکوم کننده دائمی علیه نظام شاهنشاهی باشد، ۵۳- حسین فرزین که یکی از قدامتداریان شاه، مانند شعیان جعفری بود، او به همراه تعدادی چاقو کشی و اوپاش، در خیابان های جنوب تهران و شهرری به راه می افتاد و در و پنجه و عازدهای مردم را به پنهان این که عکس شاه را نصب نکرده اند و یا در اعتصاب شرکت کرده اند، می شکست و مردم را بی خودی و بی جهت، مورد ضرب و شتم قرار می داد و بیاج می گرفت، ۵۴- پرویز نیکخواه که سابقا از افراد برجسته کمونیست ها بود؛ ولی بعدا ۱۸۰ درجه تغییر جهت داد و طرفدار شاه شد، او در مدتی کوتاه، با اغراضی، برای انقلاب شاه و ملت، تبلیغ می کرد. ما بعدا فهمیدیم که برادر نیکخواه یکی از طاقوتیان و سرمایه داران وابسته به دربار بود. من برادر پرویز نیکخواه را به دادگاه ویژه اوژدم و بازداشت کردم؛ ولی او با حق بازی از دست ما فرار کرد. شاید خداوند به خاطر این تاسف ما را بخشید، ۵۵- عاملی، وزیر اطلاعات و دبیر کل حزب امریکایی رستاخیز، ۵۶- تعدادی نفر از اعضای ساواک، ۵۷- تعداد ۲۱ نفر دیگر از اعضای ساواک، پس از

مسئله و گزارش

شماره ۶ - Page 6 - شماره ۱۰۵۹

پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ خرداد ماه ۱۳۸۰ خورشیدی

ادعایانته حجت الاسلام احمد قابل علیه رهبر جمهوری اسلامی

مسئولیت اوضاع کنونی بر عهده شما (خامنه ای) و هاشمی رفسنجانی است

خطای بزرگ روحانیت این بود که بدون داشتن «مدیریت» مدعی حکومت شد

احمد قابل

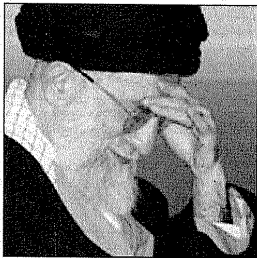
ایشان، با تأکید گفته بودند: «تا من زنده‌ام ایشان باید در صحنه بماند»!!! هنوز هم اموال و املاک شخصی ایشان و بستگانشان در قم و مشهد، پاسداران است و موقوفاتی که ایشان متولی خاص آن‌ها است در تصرف غاصبه‌دینگران است، (ت) سریال قتل های زنجیره‌ای و اظهارات عجیب شما پس از قتل مرحوم فروهر و اسکندری، بدون آنکه تسلیتی به بازماندگان بگویید و شتاب بیش از حد شما در انتساب بی دلیل آن اتفاقات فجیع به «استکبار جهانی و اسرائیل» و محکوم کردن کسانی که مسئولیت‌های قانونی نمی‌دانید؟ (ج) در انتخابات مجلس چهارم و پنجم و ریاست جمهوری آقای هاشمی در دوره بی‌توجهی به قانون و رد صلاحیت‌های مکرر و غیر قانونی، چه اثری جز روگردانی بیشتر مردم از انقلاب را در پی داشت. مگر این روند خسارت‌بار را مکرر تکرار می‌کنید که هنوز هم بر تکرار آن ابرام می‌ورزید؟ (چ) در انتخاب آقای خامنه‌ای به ریاست جمهوری، ابتدا که در یافتید که «ملت راهی دیگر برگزیده است»، تلاش این فرصت را با مقتضی شمرده و لااقل به آقای خامنه‌ای اعتماد می‌کردید و راه خدمتگاری را پراشی باز می‌کردید و به بحران آفرینان هشدار داده و یا آنان را از

مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندان بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند. البته کم نیستند کسانی که سخنان پر شور شما در انقلاب را به یاد دارند که پس از فرات ای «و نرید آن نین علی‌الذین استغفوا فی الارض» و جعلیلمه و تجمیعلمه الوارثین» با صدای بلند، فرمودید: «ماتربالیسم تاریخی، آقا، ماتربالیسم تاریخی»!!! جناب آقای خامنه‌ای، این روگردانی نظری مغفول با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شمامت ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری

● در دوران رهبری شما قانون شکنی و قانون گریزی به روند عادی و جاری دستگاههای قضائی و امنیتی تبدیل شده است

حجت‌الاسلام احمد قابل، از تویجان آیت‌الله منتظری، در نامه تفصیلی که جنبه ادعایانته دارد آیت‌الله خامنه‌ای را مخاطب قرار داده و از نتایج وخیم سیاستها و نظریات وی در دوران رهبری، به صراحت و با جرأت سخن گفته است. متن این ادعایانته را در دو شماره می‌خوانید.

بسم الله الرحمن الرحیم ادع الی سبیل ربک بالحقک و المو عظه الحسنه و جادلمه بالحق الی حسن جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای با سلام و احترام چهاردهم مرداد، پانزدهم شهری و سالی است که حکومت ایران با تمامی مدیریت مطلقه شما بوده است ۲ سال عضویت در شورای انقلاب، مجلس و نمایندگی رهبری در شورای عالی دفاع ۸ سال ریاست جمهوری و ۱۶ سال رهبری، مسئولیت تمامی اوضاع کنونی کشور را در مرتبه اول بر دوش شما و در مرتبه دوم بر دوش آقای هاشمی رفسنجانی می‌گذارد (۹ سال رئیس مجلس، ۸ سال رئیس جمهور، ۸ سال رئیس مجمع تشخیص مصلحت) مدیریتی که به سبب آن کشور در آستانه اتفاقات تعیین کننده و خطری ف.ا.گ شده است نه نشست همه، اشدبا



علی خامنه ای

ص ۲



آقایول (حجت الاسلام قاضی مدنی است که از لباس عادی استفاده می کند)

تحت تاثیر قرار می دهد و ملوک و ملت را در دو راهی موجود، یا به سلامت رهنمون می شود و یا اندوخته سالیان دراز رنج و کوشش و سرمایه گذاری مادی و معنوی شان را به تاراج بیگانگان و تروریست هایی از سنخ القاعده می دهد. گزینش ریاست جمهوری در چنین شرایطی، حکم «فرانگوسه» را پیدا کرده است که از میان چهار گزینه؛ فتنی جمهوری اسلامی، تغییر ساختار کلی قدرت در قانون اساسی، اقلیت استبدادی قانن اساسی و حفظ وضع غیر دموکراتیک، موجود. اصلاحات بنیادی و کار ساز و محدودیت همه قدرتمندان در چارچوب قانن اساسی با قرائت و رویت علمی و دموکراتیک، یکی بر کرسی واقعیت می نشیند. واقعیتی که در شرایط نا عادلانه، غیر آزاد و غیر دموکراتیک شکل گرفته و می گردد و پیشاپیش به اعتبار آن صدمه جبران ناپذیری خورده است.

با همه این ناسامی ملت و رفتارهای نا عادلانه اگر اکثریت ملت ایران به پای صندوق رای بیرون، یکی از گزینه های سوم یا چهارم را بر خیزاند گزیند و اگر از رای دادن امتناع کند. یکی از دو گزینه نخست رای خواهد آورد این هادری، بر ایند حقیقتی است که در ایران می توان به آن رسید، چرا که هم شما و اقتدار گریبان خانی شما سخن از آزوم و وجودی شکر است، به همان می اورد و هم مخالفان شما گزینده های با زوم شکر و رای دادن به اصلاحات، با آزوم عدم شکر و تحریر و از تبلیغ کرده و می کنند.

وضعیت شکننده و خطرناک موجود، البته ناشی از اختیار و انتخاب شما پاران و همراهان صاف و غیر صاف شماست که در طول ۲۶ سال ۱۳۵۷ بر قدرت شکل گرفته و می رود که به تصمیمی سرنوشت ساز (که یا به «خیرات» و شکر است و یا به «فدائاری و از خود گذشتگی ضروری» ما به یاد ماندنی) منتهی شد.

این خواهم برای یاد اوری چند نکته تاریخی یاد آور شده و به پدید آمدن این دوره ای خطیر، برهنگی بیشتر شود. این سیر تکامل دارد و برخی از آن ها کمتر مورد توجه سیاستمداری قرار گرفته که

تیسر در رهبری

شما در این میان، چه در

انگشت اتهام را به سوی نهاد های حکومتی نهان می گرداند. اقدامات غیر قانونی فراوانی را در پی داشت که بعدها قالب «اصرار با جویان، همراه با شکنجه بر اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد. تا اتهامات القاء شده از جانب شما را مستند کند.

بر ملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اسرار آقای خامنه ای روشن شدن خطای شما در شانزده آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتی یک عذر خواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت.

پس یاد آورید که «پوش و پیل» در مورد «اقتلاحات غلط در مورد جنگ عراق» شما در تمام دوران ریاستداری خویش از آن ملت خود عذر خواهی کردند ولی از آن وسیله مطالب خدا و خلق خدا (عذر خواهی از مردم) بهره نگرفته اید. حتی بیگانگان جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، از جمله در مساله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و تن و ست و توفیق کامل در دفاع ۸ ساله از ملت ایران عذر خواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات اساسی فراروی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی بجای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شروع و با جگر در مناطق جنوبی تهران شروع پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این بدیده شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می اوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات ابراهاد است. این پیش رفت که میبایست قتل های زنجیره ای سال ۷۷ (کامنه ای) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل های زنجیره ای دانسته بود و به هیئت مشرتک شما و رئیس جمهوری گفتند: «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه ای گفتیم که از ترور استفاده کرده ایم و ایشان لیخنند رد و در مورد دیگری سکوت کرد.» گرچه

انگشت اتهام را به سوی نهاد های حکومتی نهان می گرداند. اقدامات غیر قانونی فراوانی را در پی داشت که بعدها قالب «اصرار با جویان، همراه با شکنجه بر اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد. تا اتهامات القاء شده از جانب شما را مستند کند.

بر ملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اسرار آقای خامنه ای روشن شدن خطای شما در شانزده آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتی یک عذر خواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت.

پس یاد آورید که «پوش و پیل» در مورد «اقتلاحات غلط در مورد جنگ عراق» شما در تمام دوران ریاستداری خویش از آن ملت خود عذر خواهی کردند ولی از آن وسیله مطالب خدا و خلق خدا (عذر خواهی از مردم) بهره نگرفته اید. حتی بیگانگان جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، از جمله در مساله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و تن و ست و توفیق کامل در دفاع ۸ ساله از ملت ایران عذر خواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات اساسی فراروی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی بجای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شروع و با جگر در مناطق جنوبی تهران شروع پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این بدیده شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می اوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات ابراهاد است. این پیش رفت که میبایست قتل های زنجیره ای سال ۷۷ (کامنه ای) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل های زنجیره ای دانسته بود و به هیئت مشرتک شما و رئیس جمهوری گفتند: «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه ای گفتیم که از ترور استفاده کرده ایم و ایشان لیخنند رد و در مورد دیگری سکوت کرد.» گرچه

انگشت اتهام را به سوی نهاد های حکومتی نهان می گرداند. اقدامات غیر قانونی فراوانی را در پی داشت که بعدها قالب «اصرار با جویان، همراه با شکنجه بر اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد. تا اتهامات القاء شده از جانب شما را مستند کند.

بر ملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اسرار آقای خامنه ای روشن شدن خطای شما در شانزده آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتی یک عذر خواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت.

پس یاد آورید که «پوش و پیل» در مورد «اقتلاحات غلط در مورد جنگ عراق» شما در تمام دوران ریاستداری خویش از آن ملت خود عذر خواهی کردند ولی از آن وسیله مطالب خدا و خلق خدا (عذر خواهی از مردم) بهره نگرفته اید. حتی بیگانگان جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، از جمله در مساله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و تن و ست و توفیق کامل در دفاع ۸ ساله از ملت ایران عذر خواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات اساسی فراروی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی بجای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شروع و با جگر در مناطق جنوبی تهران شروع پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این بدیده شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می اوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات ابراهاد است. این پیش رفت که میبایست قتل های زنجیره ای سال ۷۷ (کامنه ای) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل های زنجیره ای دانسته بود و به هیئت مشرتک شما و رئیس جمهوری گفتند: «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه ای گفتیم که از ترور استفاده کرده ایم و ایشان لیخنند رد و در مورد دیگری سکوت کرد.» گرچه

ص ۳

هنگامی که به مراجعان خود را باسلان انقلاب، در خراسان توصیه می کردید که «خان مستغری از اهالی بجنورد را بدون اجراع به دادگاه انقلاب و از ترش راحت و خم آن اعدام کنند و از ترش راحت شوند، چه در هنگامه محاکمه و اعدام دوست و همراه و همکار سابق شما مرحوم شیخ حبیب الله اشوری به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختر فردی شدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان: شیخ ابوالقاسم خزعلی (عضو سابق شورای نگهبان) و شیخ محمد تقی مصباح بزدی، مبتنی بر کفر آمیز بودن مطالب و مرتد بودن نوشته آن کتاب، اعدام شد.

وچنان شما بیشتر از هر کسی گواهی می دهد که در جلسات متعدد و تلاش های مکرر و نا موفق دوستان شهیدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم اشوری (پیش از پیروزی انقلاب) سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید از من است که این آقا به نام خویش چاپ کرده است.» شگفت انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری «تیرم» یکی شایسته «گور» باشد و دیگری شایسته «هری» نظام اسلامی» البته از دهان نفری که از چند و چون این ماجرا باختر فردی هنوز تعداد بسیاری زندانیان و هنیز وچنان بعد از این زندان را گواهی می دهد. گواهی این حقیقت را در دادگاه مرحوم اشوری و نزد دوستان خود (آقایان خزعلی و مصباح) نیز می دادید تا یک روزی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و رسول لای

مخالف از حقوق فردی و اجتماعی مواجهه بودند. به نمونه هایی از آن تذکر می دم:

الف) ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی در داخل و خارج کشور ادامه یافته است. برای نمونه به قتل برخی کشیشان ها، فعالان سنی مذهبی و دیگر اندیشمندی چون سعید سیرجانی اشاره می کنم.

ب) برخورد های نامشروع و غیر قانونی با علما و مراجع مخالف سیاست های شما در حوزه ها از قبیل آقایان: سید حسن قمی، سید صادق روحانی، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و... ادامه یافت و این آقایان با حصر دراز مدت یا محرومیت های مختلف اجتماعی و سیاسی و روبرو بوده اند. گرچه در این اواخر یکی دو نفر از آنان آزادی مختصری پیدا کرده اند.

ج) ترورهای دیگر تا زمان مرگ، مورد تعرض دستگاه های امنیتی و قضائی شما قرار داشتند.

د) برخورد های خشن و غیر قانونی و غیر اخلاقی با آیت الله منتظری و منسوبان و امکن مربوط به ایشان از سوی ارگان های شبه قضائی امنیتی رسمی و منسوب به شما و هکت حجت اشایش از جانب شخص شما در بیانات و جلسات مختلف و «حصر غیر قانونی پنج سال و اندی ایشان» و بی توجهی مکرر شخص شما در این خصوص به راهنمایی های دلسوزان و بزرگان،

ه) یاد آورید که در پاسخ برخی پیشنهاد های مبتنی بر رفع حصر از

خطیر، تذکر به شما را به جان خریدیم و معمولاً مواردی از اقدامات شما و مصوبات شما که برخلاف قانون و یا خلاف شرع بوده است را کم و بیش تذکر داده اند.

این سواری که بر می سارم علاوه بر تذکرانی است که دیگر ناصحان مشفق از باب «فدکر ان الذکر ی نفع المؤمنین» در فرست های مختلف علمی یا مخفی به شما یاد اوری کرده اند. شاید خدای سبحان در این بیان تکریمی مشیت گزارد و در تصمیم صحیح به شما یاری رساند.

همه آدمیان در زندگی گذشته خویش کم یا بیش خطاهایی داشته اند چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت مایین بود که بدون دلش فمدریت «مدعی حکومت» شد و با سرمایه ای به نام «فقه» که در جای خود ارزشمند است و به گفته مرحوم آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی) «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد.» نامزد ریاست و سیاست شده و بر کان قدرت مسلط شد و ولایت مطلقه را طلب کرد. ولایتی که با قرائت رایج در بین اصحاب قدرت، نه امکان منطقی داشت و نه علمی و علمی بود. ولی در برخی زمینه ها مصداق «اش نخورد و دهان سوخته» شد. هر چند در برخی زمینه های منفی چهره های ایستاد از آن پدیدار شد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می کنم.

البته در سال آخر عمر مرحوم بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز به این نکته واقف شد و با صراحت اعلام کرد

ص ۴

گفتند: «برای گزارش هیئت یاد شده شما در این ها دلیلی نمی شود.» ولی آیا نسبت به این اتهامات دیگران نیز از همین منطبق استفاده می کنند یا در ابراهاد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما اینگونه موارد «دلیلی می شود»؟

د) در مورد متهم شدن (روایت های اصلاح طلب از طرف شما به عنوان «بانگه دشمن» که بدون ارائه دلیل در سال ۷۹ توقیف و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات مبتنی بر اظهار نظر شما (که برخی از آن ها هنوز هم در توقیف موقت پسر می برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «اقرار آقای سیامک پوزند» هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است.

آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حمن و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت متهم (دلیلی از نوع اعتراضات پوزند در خلوت و با دستگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند؟ (این اعتراضات، تاعی می کنند اعتراضات تحت شکنجه خانم سلیمانیه و همکاران او یا اعتراضات ویلاک نوسیان را که برای قوه قضائیه ضامن قابل قبول نبوده است).

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطبق و وقار رفتاری او به دیگران

گفتند: «برای گزارش هیئت یاد شده شما در این ها دلیلی نمی شود.» ولی آیا نسبت به این اتهامات دیگران نیز از همین منطبق استفاده می کنند یا در ابراهاد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما اینگونه موارد «دلیلی می شود»؟

د) در مورد متهم شدن (روایت های اصلاح طلب از طرف شما به عنوان «بانگه دشمن» که بدون ارائه دلیل در سال ۷۹ توقیف و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات مبتنی بر اظهار نظر شما (که برخی از آن ها هنوز هم در توقیف موقت پسر می برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «اقرار آقای سیامک پوزند» هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است.

آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حمن و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت متهم (دلیلی از نوع اعتراضات پوزند در خلوت و با دستگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند؟ (این اعتراضات، تاعی می کنند اعتراضات تحت شکنجه خانم سلیمانیه و همکاران او یا اعتراضات ویلاک نوسیان را که برای قوه قضائیه ضامن قابل قبول نبوده است).

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطبق و وقار رفتاری او به دیگران

گفتند: «برای گزارش هیئت یاد شده شما در این ها دلیلی نمی شود.» ولی آیا نسبت به این اتهامات دیگران نیز از همین منطبق استفاده می کنند یا در ابراهاد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما اینگونه موارد «دلیلی می شود»؟

د) در مورد متهم شدن (روایت های اصلاح طلب از طرف شما به عنوان «بانگه دشمن» که بدون ارائه دلیل در سال ۷۹ توقیف و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات مبتنی بر اظهار نظر شما (که برخی از آن ها هنوز هم در توقیف موقت پسر می برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «اقرار آقای سیامک پوزند» هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است.

آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حمن و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت متهم (دلیلی از نوع اعتراضات پوزند در خلوت و با دستگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند؟ (این اعتراضات، تاعی می کنند اعتراضات تحت شکنجه خانم سلیمانیه و همکاران او یا اعتراضات ویلاک نوسیان را که برای قوه قضائیه ضامن قابل قبول نبوده است).

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطبق و وقار رفتاری او به دیگران